

همنشینی ادبیات و فلسفه به مثابه تلقی فلسفه در عمل

اگر افلاطون شاعران را از آرمان شهر خود بیرون می کند امروزه اندیشه ورانی همچون رورتی که در زمره متفکران پست مدرن به حساب می آیند آنان - شاعران و ادیبان - را با آغوش باز می پذیرند و مقامی در خور و شایسته به آنها می دهند اگر فلسفه تأکیدش بر تأمل، یکنواختی و یکسانی زندگی است...



اگر افلاطون شاعران را از آرمان شهر خود بیرون می کند امروزه اندیشه ورانی همچون رورتی که در زمره متفکران پست مدرن به حساب می آیند آنان - شاعران و ادیبان - را با آغوش باز می پذیرند و مقامی در خور و شایسته به آنها می دهند اگر فلسفه تأکیدش بر تأمل، یکنواختی و یکسانی زندگی است، ادبیات اما بر وجه اتفاقی بودن، انضمامی بودن و پیشامدی بودن حقیقت تأکید دارد.

به گزارش خبرگزاری مهر، یکی از دلایلی که باعث شده است عموماً فلسفه را علمی انتزاعی تلقی نمایند آن بوده است که فلسفیدن را امری انتزاعی و نه انضمامی دانسته اند این نوع برداشت سنتی از فلسفه هنوز هم در برخی محافل دانشگاهی و آکادمیک از جمله کشور ما ساری و جاری است، این در صورتی است که امروزه تقسیم بندی علوم به طور کلی به نظری و عملی رنگ باخته و نظر و عمل آنچنان در هم تنیده شده که به راحتی قابل انقسام نیستند

همنشینی ادبیات با فلسفه یا فلسفه با ادبیات و سر برآوردن حوزه نو ظهور مطالعاتی بنام "ادبیات فلسفی" نمونه ای از پیوند نظر با عمل است چنان که حتی برخی از فیلسوفان و اندیشه وران مانند رورتی فلسفه را "ژانر ادبی خاص به شمار می آورند و از این منظر شیوه اندیشه ادبی خاصی را برای جامعه انسانی آرمانی پیشنهاد می کنند، جامعه ای که به ترتیب مسیری را از مذهب به فلسفه و از فلسفه به ادبیات طی کرده است، در این راستا تأکید بر خصلت فرهنگی شناخت بشری است که در آن ادبیات عرصه فرهنگی را به نمایش می گذارد که با سایر سطوح فرهنگ از جمله فلسفه همپوشانی های زیادی دارد، همان گونه که گفته شد رورتی برداشتی ادبی از فلسفه ارائه داده و آن را در حد یک ژانر ادبی خاص فرو می کاهد.

این در حالی است که فلسفه در تلقی سنتی بر آن بوده است که خود را ضامن اعتبار یابی اعتباری ادعاهای شناختی بینگارد، که در علم اخلاق، سیاست، هنر و دین مطرح می گردند، رورتی بر آن است که این برداشت از فلسفه مرهون آن است که ذهن را به سان آینه طبیعت تلقی کنیم که شامل بازنمایی های مختلفی است. فلسفه در این طرز تلقی خود را تافته ی جدا بافته می انگارد که شرافت و شکوه خود را از داوری در خصوص سایر حوزه های پژوهش بدست می آورد شانی نا زدورنی و جاودانه -در فلسفه سنتی و سنت فلسفی.

علی رغم تصور بالا امروزه و به ویژه در شرایط تفکر پست مدرن، فلسفه به هیچ رو نمی تواند دعوی آنرا داشته باشد که از سایر بحثها و حوزه ها بنیادی تر است، فلسفه نه ملکه علوم است و نه مصون از لغزش و خطا، بدین ترتیب حقیقت یابی در تلقی نوین از فلسفه رنگ باخته و گفتگو و مکالمه به جای آن می نشیند.

نقد ادبی، ادبیات داستانی و سایر روشهای هنری - ادبی نیز در کنار فلسفه و علوم می توانند راههای درست و کارآمد را به انسان نشان دهند. زندگی در پرتو ادبیات و هنر، طیف وسیع و رنگارنگی از اندیشه ها و خواسته ها، طرز تلقی ها، بینشها و منشهایی را به نمایش می گذارد که تحمل، تساهل و مدارا را به انسان امروزی معرفی می کنند از این روست که می توان شاعران و ادیبان را فیلسوفان زندگی خواند. هنر "رمان" اما در این میان به ما کمک می کند که از چسپیدن به یک حقیقت واحد و طرز تلقی جزمی رهایی یافته و در خود تساهل و مدارا را تقویت نموده و به گزینه های مختلف در موقعیتهای تصویری متعدد بیندیشیم. هدف نویسندگان، فیلسوفان و ادیبان از نوشتن رمانهای و رساله های خویش تفاوتهایی با یکدیگر دارد به مثل افرادی همچون افلاطون، هایدگر، پروست و ناباکوف جهت پیگیری کمال شخصی می نویسند و در مقابل نویسندگان و اندیشه ورانی مانند دیکنز، میل، روسو، دیوبی و ارول برای توسعه آرزوهای انسانی می اندیشند.

ارزش الهام بخش آثار ادبی، تفوق و برتری خود را در مقابل بی تأثیری و یا کم تأثیری آثار کلاسیک فلسفی که گرفتار دامهای نظری و جزم اندیشی شده است را نشان می دهد. ادبیات و به ویژه "ادبیات فلسفی" که بزرگترین دستاورد یا رهاورد آن "مان" و ادبیات داستانی است، مردمان را به فکر واداشته و امکان زندگی را برای آنان فراخ تر می نماید گفته شده است که این آثار امید می بخشند نه ادراک، تحول فردی به وجود می آورند و نه معرفت نگرش را تغییر می دهند نه دانش و اطلاعات را در همین راستاست که "روایت" جای "نظریه" را می گیرد نظریه قلمرو چشم انداز وسیع و عمومی را نشان می دهد در حالی که روایت از چشم انداز شخصی به امور نظر کردن است.

در تلقی رورتی آنجا که به ویژگیهای "طنزپرداز آزاد"[1] اشاره دارد معتقد است که آبرو نسبیت یا همان طنزپرداز آزاد فلسفه را خادم خود می کند نه خود را مخدوم فلسفه. نگاهی آبرونیبست نگاه انضمامی "عینی" به چیزهایی است که پیرامونش می گذرد مانند نیچه و پروست که در جریان خلق اثر هنری خود را بازتوصیف می نمایند.

پروست در رمان معروف خود "زمان ازدست رفته" منظر ممتاز و یگانه را به کنار زده، ایده مرجعیت را زیر سؤال برده و راه را برای قرائتهای مختلف از زندگی باز می کند و یا دیکنز که به موضوع رهایی انسانها از درد و رنج می پردازد قامت داوری را به قد و قامت همدردی و همدلی مبدل می سازد. کوندرا نیز در مقابل تأکید بر حقیقت بر فردیت پای می فشارد. ناباکوف و هایدگر نیز

به برتری جزئیات و امور انضمامی بر کلیات تأکید می‌ورزند. بدین ترتیب رمان و ژانر ادبی از فلسفه، برخلاف فلسفه سنتی نه کلاه قضاوت بر سر گذاشته و نه ادعای حل مسئله را دارد بلکه فقط راه را به ما نشان می‌دهد. فروید نیز در جایگزینی زندگی شاعرانه به جای زندگی عالمانه و در اهمیت دادن به انگیزش ناهشیار بشری، زندگی هر انسانی را به سان یک شعر می‌انگارد. وی زندگی هر انسانی را کوششی برای پوشاندن ردای استعارات خود بر تن خویش می‌بیند. در ادامه فلاسفه پسانیچه ای مانند هایدگر و ویتگنشتاین نیز سعی خود را در مصروف کرده اند به اینکه در مقابل جامعیت و ضرورت مورد ادعای فلاسفه سنتی لزوم امور فردی، انضمامی و پیشامدی را نشان دهند، خود نیچه با وانهادن برداشت سنتی از حقیقت، پروسه ناتمام خودشناسی و خودآفرینی را هموارتر کرده بود و به تعبیر امروزی ریحارد روتی عاجز بودن از شاعر بودن به معنای پذیرفتن توصیفی است که دیگری از ما می‌کند و نه توصیف خودمان از خویشتن.

و خلاصه کلام اینکه اگر افلاطون شاعران را از آرمان شهر خود بیرون می‌کند امروزه اندیشه ورنی همچون روتی که در زمره متفکران پست مدرن به حساب می‌آیند آنان - شاعران و ادیبان - را با آغوش باز می‌پذیرند و مقامی در خور و شایسته به آنها می‌دهند اگر فلسفه تأکیدش بر تأمل، یکنواختی و یکسانی زندگی است، ادبیات اما بر وجه اتفاقی بودن، انضمامی بودن و پیشامدی بودن حقیقت تأکید دارد و اینکه ادبیات ضامن زندگی خودآفرینانه است تا فلسفه محض که در پی یک زندگی فکورانه است، البته باید توجه داشت که فلسفه و ادبیات ضد یکدیگر نیستند، بلکه مکمل هم بوده و در سایه همنشینی فلسفه و ادبیات می‌توان زندگی فکورانه را با زندگی خلاقانه پیوند داد که حاصل آن فکر خلاق و خلاقیت فکری است و این خود بالاترین ثمره نگاه به فلسفه از منظر عمل است.

liberal ironist-[1]

*نویسنده: دکتر اکبر رهنما، دانشیار دانشگاه شاهد